### دوری بهرام بیضایی از ایران ۱۰ ساله شد

# زندگی در اتاقی به وسعت ایران

[پولاد امین] «روزی که از ایران بیرون آمدم، به این فکر نبودم که برای همیشه از ایران دور می‌شوم و الان هم که مدتی گذشته، باز همچین فکری ندارم». این جملات را مردی می‌گوید که سینما و تئاتر ایران به‌شدت مدیون اوست- و در این چندسالی که نیست، یعنی کوله‌بارش را بسته و به گلایه از ما رفته، جای خالی‌اش را تا عمق جان احساس می‌کند. اینها را بهرام بیضایی می‌گوید، یکی از قله‌های سینما و تئاتر ما در نیم‌قرن اخیر که هرچه نوشته یا ساخته، تاریخ شده و مانده. مردی که با ۱۳ نمایشی که تاکنون روی صحنه برده، با ۱۰ فیلم بلند و چهار فیلم کوتاهی که ساخته و با حدود ۷۰ کتابی که به زبان فارسی چاپ کرده، به چنان جایگاه حسرت‌انگیزی رسیده که غیرقابل تصور است. در دهمین‌سال مهاجرت بهرام بیضایی و سی‌وپنجمین‌سال ساختن یکی از بهترین و تحسین‌شده‌ترین فیلم‌هایش، «باشو غریبه کوچک» سخنان استاد، طنینی بسیار تلخ دارد.

امسال مهاجرت بهرام بیضایی ۱۰ ساله می‌شود. مهاجرتی که درباره‌اش حرف و حدیث زیاد وجود دارد و داستان‌ها و روایات زیادی درباره‌اش گفته و شنیده شده است. خود بهرام بیضایی داستان این سفر را اما ساده و صریح، یک انتخاب ناگزیر می‌داند: «درباره دلیل ترک ایران باید بگویم که من ۳۰ سال بود شغل نداشتم و برای زندگی‌کردن در مملکتی که مدام قیمت‌هایش بالا می‌رود و زیستن دشوارتر می‌شود، شما باید شغل و درآمدی داشته باشید. من اما کاری نداشتم و در تئاتر تنها هر سه یا چهار سال یک بار می‌توانستم کاری تولید کنم- که درآمد چندانی نداشت و در سینما هم چون با وام فیلم می‌ساختم، بعدش مجبور می‌شوم در ازای همان وام فیلم را واگذار کنم، یعنی صاحب چیزی که بتوانم به آن اتکا کنم و امنیت مالی و اقتصادی داشته باشم، نبودم. بعد از ۳۰ سال یک شغل پیدا کردم و آمدم دنبال این شغل».

این یعنی که اگر بهرام بیضایی می‌توانست اینجا کار کند، اکنون بر خاک این سرزمین ایستاده بود. مثل تمام آن ۳۰ سالی که با حضورش در متن سینما و تئاتر ما کجدار و مریز بود، با اینکه هزاران مانع را برای ساخت هر اثری باید دور می‌زد، اما مانده بود. اما این بار آخر اوضاع فرق می‌کرد. بیضایی دو سال بعد از ساخت «وقتی همه خوابیم» را صرف ساخت فیلمنامه‌های «اشغال» و «مقصد» کرده بود که هر دو از بهترین فیلمنامه‌های کارنامه‌اش هستند. او حتی امتیازاتی هم برای ساخته‌شدن این آثار داده بود، که یکی از آنها تهیه‌کنندگی مرحوم کاسه‌ساز بود- که سنخیتی از هیچ جنبه با بهرام بیضایی و سینمایش نداشت. اما «اشغال» و «مقصد» یکی به دلیل پرهزینه بودن و آن دیگری هم به دلیل کشف تعابیر فرامتنی به جایی نرسیدند تا بهرام بیضایی در تصمیمش برای رفتن مصمم‌تر شود. سفری که به گفته بیضایی در روایت داستان مهاجرتش، قرار نبوده به ماندگار شدنش در آمریکا منجر شود: «اولش این شغل تنها برای یک سال بود و قرار نبود بیشتر باشد، اما کم‌کم بیشتر شد». اما اینکه چرا این ماجرا پیش آمد و بهرام بیضایی انگار نه انگار که اینجا فیلم‌های نساخته بسیاری در انتظارش نشسته‌اند، رفتن را به ماندن ترجیح داد، چیزی است که نیاز به خواندن سفیدی میان سطر سطر گفت‌وگوهای امروز و دیروز بهرام بیضایی دارد. مثلا صحبت‌هایش در کتاب «گفت‌وگو با بیضایی» زنده یاد زاون قوکاسیان: «من برای ساخت هرکدام از فیلم‌هایم، بیشترین کوشش را کردم و نیروهای بازدارنده هم بیشترین کوشش خود را کردند و طبق معمول، آنها موفق بودند و حالا سال‌هاست که من فیلمی نساخته‌ام.».

## کانون پرورش فکری

این روزها در جشنواره برلین فیلم «باشو غریبه کوچک» اکران شده است. فیلمی که بیضایی آن را برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخت و بعد از چندسال توقیف به موفقیتی غبطه‌برانگیز رسید. بیضایی بحث درباره «باشو غریبه کوچک» را با ورود به کانون می‌آغازد: «برای من همکاری با کانون پرورش فکری کاملا اتفاقی پیش آمد. به من از کانون یک آقایی که مسئول کانون بود، زنگ زدند. ایشان ظاهرا از من یک فیلمنامه درباره کودکان را که در جوانی آنها خوانده بودند و من چاپ کرده بودم، از من پرسیدند که آیا می‌خواهم در کانون فیلم بسازم یا نه؛ که من هم چون فکر نمی‌کردم جای دیگری امکان کار داشته باشم، قبول کردم و فیلم را ساختم که یک فیلم ۲۰ دقیقه‌ای است به نام عموسبیلو».

## باشو غریبه کوچک

باشو در سال‌های اوج جنگ ساخته شد. فیلمی در رابطه با جنگ، یا در واقع سویه انسانی جنگ. فیلم اما خیلی زود توقیف شد. توقیفی چهار سال و نیمه- که روند طبیعی حرکت سینمایی بهرام بیضایی را در سینمای بعد از انقلاب مختل کرد: «کسانی که با من مشکل داشتند، به کانون گفتند که بیضایی سرتان کلاه گذاشته و از ناآگاهی شما سوءاستفاده کرده و مفاهیمی خاص در فیلم جاگذاشته است. آنها هم سراسیمه رفتند سراغ فیلم و مرور کردنش و پیدا کردن عیب‌هایی در آن. مثلا کم‌کم کشف کردند، یعنی باورشان شد که باشو ضدجنگ است، و در آن دوره که جنگ تبلیغ می‌شد، این مشکل بزرگی بود. بعد ناگهان به این نتیجه رسیدند که در آن روز و روزگاری که یک جنگ بزرگ در جریان است و همه روزه عده‌ای شهید می‌شوند، چرا باید شخصیت اصلی یک فیلم زن باشد؛ یعنی همه ایراداتی که روی فیلم گذاشتند، از این جنس انتقادات بود- که من هیچ‌گاه نفهمیدم، اما در نتیجه به دلیل همین چیزها، فیلم برای چهار سال و نیم توقیف شد». داستان رفع توقیف باشو هم به گفته بیضایی همان قدر تصادفی است که توقیفش: «باز هم اتفاقی روزی یک دوست در خیابان به من گفت که می‌خواهد باشو را ببیند؛ و بعد از اینکه فیلم را دید، تحت تأثیر قرار گرفت- که چرا چنین فیلمی باید توقیف باشد. یعنی در رفع توقیف باشو من دخالتی نداشتم و یک آقایی که روشنفکر گروهشان بود، از فیلم خوشش آمد و دنبال کار را گرفت و همان‌ها بودند که اجازه نمایش باشو غریبه کوچک را گرفتند، وگرنه کانون دیگر حتی جواب تلفن‌های من را هم نمی‌داد و حتی به ساختمان کانون راهم نمی‌دادند و بر پایه توهمات عده‌ای هرچیزی را در فیلم به معنای دیگری گرفته بودند».

## سانسور و سینما

بسیاری در رسانه‌ها مهاجرت ۱۰ ساله بیضایی را به مهاجرت سهراب شهیدثالث به آلمان شبیه دانسته‌اند. بهرام بیضایی اما شباهتی در این دو سفر نمی‌بیند: «آن سال‌ها سانسور وجود داشت. اما نمی‌دانم چرا باید آقای سهراب شهیدثالث تصمیم بگیرد از ایران برود، درحالی که دوتا از بهترین فیلم‌هایش را در همان سال‌ها ساخته بود و فیلم‌هایش کامل نشان داده شدند؛ یعنی در واقع مهاجرت او هر دلیلی داشته باشد، شرایط کاری سانسور نبوده است. من خودم هم یادم است که فیلم‌های رگبار یا غریبه و مه هیچ‌کدام سانسور نشدند. مشکل آن دوران وجود یک سینمای بزرگ تجاری بود که خیلی اجازه جولان دادن به سینمای فرهنگی را نمی‌داد. مشکلی که بیشتر از سیستم به مردم ربط داشت و اگر مردم از آن نوع سینما حمایت نمی‌کردند، آن سینمای تجاری پا نمی‌گرفت. چنان که دیدیم در همین دوره هم مردم از همان نوع سینما حمایت کردند و می‌بینیم که الان هم همان مشکل وجود دارد، فقط کمی خوش‌ساخت‌تر شده که آن هم مربوط به زمان است.»

## دلتنگی برای ایران

اما آیا این سفر سر خواهد آمد؟ آیا بهرام بیضایی را دوباره پشت دوربین فیلمی خواهیم دید؟ آیا دلتنگ ایران و رفقای ایرانی‌اش نشده و تهِ دلش قلقلک آمدن و چرخیدن در کوچه پس‌کوچه‌های شمیران را ندارد؟ می‌گویند بیضایی که جایی گفته از سفرش شادمان است- روزهایش را در «ایرانی که برای خود ساخته» می‌گذراند. روزهایش تفاوتی با روزهایی که در ایران می‌گذرانده، ندارد و زندگی‌اش با اینکه در این سال‌ها به ظاهر دور از ایران گذشته، اما هنوز خود را در وطن می‌بیند- «ایران هم که بودم، وطنم همان اتاقم بود و بیرون که می‌رفتی، می‌دیدی وطن دارد مدام بیگانه می‌شود. می‌دیدی هر روز درخت‌های بیشتری بریده می‌شود، ساختمان‌های جدیدی بالا می‌رود و در کل شکل جاهایی که می‌شناختی، می‌دیدی که دارد عوض می‌شود و زشت می‌شود. حتی می‌دیدی مردم هم عوض می‌شوند، دروغ زشتی خود را از دست می‌دهد و همه‌گیر می‌شود و بنابراین برای من از وطنم تنها همان اتاقم مانده بود و دفتر کارم». پس همان‌گونه که قبلا هم گفته بود «به واسطه ترک ایران امکان مهمی از دست نداده‌ام. شاید فیلم و صحنه بله، اگر راهی به دلخواهی بود، ولی پشیزی نمی‌ارزد به از دست دادن آنچه من از دست دادم؛ به عمری در نوبت نه‌شنیدن، از کارهای دیگری ماندن! استراحتی دادم به کسانی که در واقع هم کاری جز استراحت نداشتند و آمدم پی شغلی جای دیگری از جهان و درست ۳۰ سال پس از آنکه از دانشگاه بیرونم گذاشتند، به دانشگاه برگشتم». اما جز این، تنها چیزی که می‌ماند، دلتنگی است- «دلم تنگ شده برای دفترکارم و البته دلم مدام تنگ می‌شود برای جایی در ساحل شمال. غیر از اینها هیچ».

## رویای ناتمام بهرام

بهرام بیضایی که گفته بود؛ «چنان وقتی این سال‌ها از من تلف شده که دیگر نمی‌توانم بگذارم از دست برود.» در گفت‌وگو با جشنواره برلین از طرح‌هایش می‌گوید: «در آمریکا چند تئاتر کار کرده‌ام که خیلی دلم می‌خواهد منتشرشان کنم. یک تئاتری هم الان دارم کار می‌کنم، «داش آکل به گفته مرجان» که متأسفانه این حوادث اخیر، متوقفش کردند؛ البته از طریق وسایل ارتباطی مانند زوم و این جور چیزها تمریناتی می‌کنیم، ولی در تئاتر آن تمرین جمعی است که ارزش و اهمیت دارد. چند کتاب چاپ‌نشده دارم که دوست دارم چاپ شوند و خیلی فیلم دارم که دوست داشتم ساخته شوند و هنوز هم آرزوی ساختن‌شان را دارم. تنها چیزی که دلم نمی‌خواهد این است که از آنچه قبلا کار کرده‌ام، عقب‌تر بروم. همین». ▫

### ۱۰ روز با سینمای ایران در آلمان

از ۲۳ خرداد یک جشنواره هنری آنلاین در برلین آغاز شده با نام «۱۰ روز با سینمای ایران». جشنواره‌ای که برای آشنایی با فرهنگ و جامعه ایران ۱۱ فیلم از تاریخ سینمای ایران را به صورت آنلاین در دسترس قرار داده است. «۱۰ روز با سینمای ایران» می‌کوشد با مرور سینمای نیم‌قرن اخیر ایران تصویری از جامعه و روند تحولات اجتماعی و سیاسی و حرکت‌های فرهنگی برای رسیدن به آزادی‌های فردی و اجتماعی را در پنج‌دهه گذشته ترسیم کند. برگزارکننده این برنامه «جشنواره برلین» است، یکی از مراکز فرهنگی پرکار برلین که در طول سال، علاوه بر اکران فیلم و اجرای نمایش و موسیقی و برگزاری نمایشگاه نقاشی، برنامه‌های جامعی برای معرفی فرهنگ و هنر کشورهای گوناگون برگزار می‌کند.

«۱۰ روز با سینمای ایران» در دو بخش برگزار می‌شود؛ بخش نخست با نمایش فیلم‌های بلند سینمایی چون یک اتفاق ساده سهراب شهیدثالث، بانوی اردیبهشت ساخته رخشان بنی‌اعتماد، روزی که زن شدم ساخته مرضیه مشکینی، فریاد رو به باد ساخته مشترک سیاوش جمالی و عطا مهرداد، تمارض به کارگردانی عبد آبست و هجوم شهرام مکری بر زندگی روزمره ایران و تلاش مردم برای غلبه بر مشکلات کوچک و بزرگ زندگی تمرکز دارد و بخش دوم نیز با عنوان «جنگ یا پرواز» با نمایش فیلم‌های کوتاه فیلمسازان جوان نگاهی دارد به تحولات سریع شرایط زندگی در ایران.

در این برنامه همچنین سینماگرانی چون رخشان بنی‌اعتماد، بهرام بیضایی، رضا حائری و دانیل کوتر (فیلمساز، کارگردان تئاتر و موسیقی) در گفت‌وگوهایی به پرسش‌هایی درباره اهداف این فستیوال پاسخ می‌دهند. گفت‌وگوی بهرام بیضایی یکی از این گفت‌وگوهاست. ▫

## روی خط سینما

• بخش دیگری از جوایز، تقدیرنامه‌ها و لوح‌های عباس کیارستمی همزمان با سالروز تولدش با همکاری بنیاد کیارستمی به صورت امانت در اختیار موزه سینمای ایران قرار داده شد. در میان جایزه‌ها، مدال‌ها و تقدیرنامه‌ها که به ویترین عباس کیارستمی در موزه سینما اضافه شده، جایزه یوزپلنگ طلایی جشنواره لوکارنو، جایزه بزرگ جشنواره سائوپائولو، مدال یادبود کشور فرانسه، جایزه روبرتو روسلینی، جایزه جشنواره بوئنوس آیرس و سانفرانسیسکو، مدال شهرنانت فرانسه، مدال انستیتو فیلم بریتانیا، مدال سنت ایرکس، مدال دانشگاه سوربون هم دیده می‌شود. همچنین نخل طلای جشنواره فیلم کن برای فیلم «طعم گیلاس»، جایزه یادبود بزرگداشت کارگردانان جشنواره سه قاره نانت، جایزه یوزپلنگ برنز جشنواره لوکارنو، ارگ چوبین سینما کولون جشنواره ماردل پلاتا، مدال جشنواره توکیو، جایزه ویژه هیأت داوران هجدهمین جشنواره فیلم سایوپائولو برزیل و چند جایزه و مدال از جشنواره جیفونی از جمله جوایز و یادگاری‌هایی است که پیش از این در ویترین ویژه عباس کیارستمی در موزه سینما به نمایش درآمده است. ▫

• فیلم «فراری» پروژه‌ای که «مایلکل مان» سال‌هاست در انتظار ساخت آن است به مرحله تولید نزدیک شده و «هیو جکمن» بازیگر هالیوودی گزینه اول برای ایفای نقش «انزو فرای» مالک و بنیان‌گذار کمپانی فراری است. «جکمن» بیشتر برای بازی در نقش ولورین در سری فیلم‌های ابرقهرمانی «مردان ایکس» شهرت دارد. ▫

• فیلم مستند «جایی برای فرشته‌ها نیست» ساخته سام کلانتری که قرار بود از اول تیرماه در گروه سینمایی هنر و تجربه اکران عمومی شود، یک هفته با تأخیر روی پرده می‌رود. براساس اعلام محمد شکیبانیا یکی از تهیه‌کنندگان این فیلم، تا دو هفته دیگر امکان تماشای آنلاین «جایی برای فرشته‌ها نیست» از طریق سامانه ویدیو درخواستی «نماوا» و «فیلیمو» نیز مهیا خواهد شد. ▫

• شورای صدور پروانه ساخت سازمان سینمایی در آخرین جلسه خود با ساخت دو فیلمنامه «جگر زلیخا» و «نوه دختری» موافقت کرد. ▫

• جودی کرایمر تهیه‌کننده «ماما میا» که هم تهیه‌کننده نمایش صحنه‌ای آن بود و هم ساخت فیلم‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۸ را برعهده داشت، در مصاحبه‌ای با دیلی‌میل تأکید کرده است که قسمت سوم فیلم ساخته می‌شود. کرایمر پیش از شیوع کرونا نیز گفته بود قصد دارد قسمت سوم را بسازد. فیلم «ماما میا» و ادامه آن با عنوان «ماما میا! دوباره شروع کنیم» در باکس‌آفیس فروش خوبی کرد و بیش از ۴۰۰ میلیون دلار کسب کرد. ▫

• «نشان رسول» (یادمان رسول ملاقلی‌پور) در شانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم «مقاومت» به سینماگر خلاق در حوزه انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت اهدا می‌شود. ▫

## منهای سینما

• درجدیدترین فهرست هفتگی کتاب‌های پرفروش نشریه نیویورک تایمز آثار جدید «جیمز پترسون» و «دانیل استیل» به همراه یک کتاب با موضوع ضدنژادپرستی به چشم می‌خورد. رمان «جایی که خرچنگ‌ها آواز می‌خوانند» نوشته «دلیا اوئنز» همچنان در صدر فهرست قرار دارد و در ادامه «کامینو» نوشته «جان گریشام»، «نیمه محوشونده» اثر «بریت بنت»، «خانه تابستانی» به قلم «جیمز پترسون» و «برندان دوبویس»، رمان «دختران پدر» اثر «دانیل استیل» به ترتیب در جایگاه دوم تا پنجم جای گرفته‌اند. رمان «چطور یک ضدنژادپرست باشیم» نوشته «ایبرام اکس کندی» هم در صدر پرفروش‌های غیرداستانی است. ▫

• نمایش «برلین ۱۰:۱۰» به نویسندگی علی صفری با کارگردانی رها حاجی زینل مرداد ماه امسال در خانه نمایش «دا» روی صحنه خواهد رفت. در خلاصه داستان آن آمده است: «وقتی پشت ویترین ساعت‌فروشی‌ها می‌ایستیم، همه ساعت‌ها روی ۱۰:۱۱ دقیقه تنظیم شده‌اند، باور بر این است که در این ساعت جنگ جهانی دوم به پایان رسیده، اما چه کسی می‌دونه که یک دقیقه قبل از پایان جنگ چه اتفاقاتی افتاد؟» ▫

• برندگان جشنواره ادبی «ما ام اس داریم» پس از دو مرحله داوری تعیین و معرفی شدند. این جشنواره به صورت مشترک توسط انجمن ام‌اس ایران و انتشارات هزاره ققنوس برگزار می‌شود و تاکنون بیش از ۹۰ اثر دریافت کرده است. برگزیدگان به ترتیب نفر اول تا سوم؛ میترا شاهسونی، کیمیا کریمی و فریبا فقیهی هستند و راضیه مهدی‌زاده نیز شایسته تقدیر دانسته شد. این جشنواره در قالب‌های نثر ادبی، یادداشت روزانه و داستان کوتاه کوتاه درباره بیماری ام‌اس برگزار شد. ▫

• علی رضوی، مدیربرنامه‌های علیرضا قربانی از پایان تولید تازه‌ترین آلبوم این خواننده خبر داده و زمان انتشار آن را منوط به عادی‌شدن شرایط بازار عرضه محصولات موسیقایی در دوران پساکرونا دانست. ▫

• علی زندوکیلی قطعاتی را برای سریال شبکه نمایش خانگی «آقازاده» با طراحی، نویسندگی و تهیه‌کنندگی حامد عنقا و کارگردانی بهرنگ توفیقی می‌خواند. ▫

• آرش گوران (رهبر ارکستر فیلارمونیک تهران) در همکاری با همایون شجریان و عبیر نعمه (خواننده اهل لبنان) و نوازندگان مطرح بین‌المللی قطعه «مرغ سحر» را تولید کرده است. ▫

## دیالوگ

حسین محجوبی، نقاش، معمار و طراح پارک‌های معروف تهران: «من و هنرمندان دیگر اصلا احتیاج نداریم که کوچه‌ای به نام مازده شود یا به ما مجوز موزه بدهند، اما این وظیفه شهرداری‌ها است که به هنرمندان اهمیت بدهد و از فرصت‌ها استفاده کنند. بارها از شهرداری و شورای شهر برای بازدید خانه‌ام آمدند، اما فقط برای بازدید می‌آیند و هیچ اقدامی انجام نمی‌شود. متأسفانه این مسأله را قبول ندارند که باید هنرمندان را تکریم کنند. من در این خانه ۴۵ سال کار فرهنگی انجام داده‌ام و این خانه پر از خاطره است و می‌تواند محیط فرهنگی بسیار خوبی برای جامعه باشد.» ▫

آرش عباسی، فیلمنامه‌نویس: «فکر می‌کنم کسانی که نقطه ضعف «پایتخت ۶» را نبود زنده یاد خشایار الوند می‌دانستند، یک مشکل خیلی بزرگ داشتند؛ آن هم این بود که شناختی نسبت به خشایار الوند نداشتند و درصد حضور او را در این پروژه نمی‌دانستند. خدا خشایار الوند را رحمت کند، اما نه الوند نه من و نه نویسندگان دیگری که با محسن تنابنده کار کرده‌اند، حوزه اختیارات‌شان از یک محدوده‌ای بالاتر نمی‌رفت و نمی‌رود. شما به عنوان نویسنده یا نباید با تنابنده کار کنید، یا اگر می‌پذیرید، باید پای همه چیز بمانید.» ▫